

نامه‌های رسیده

اشاره: هم‌روزه پیام‌های فراوان از انبوهی از خوانندگان ماهنامه‌ی حافظ با تلفن و فاکس و نامه و پست الکترونیک به ما می‌رسد. شرمندیم که به دلیل کثرت نامه‌های رسیده، اعلام وصول نامه‌ها و پاسخ‌گویی به آن‌ها مقدورمان نیست. اما به شما اطمینان می‌دهیم که همه‌ی این نامه‌ها را می‌خوانیم و به نوبت قسمت‌هایی از نامه‌های خوانندگان فرهنگمند خود را که حاوی پیامی خواندنی باشد در این بخش چاپ می‌کنیم.

حجت حیدری

✉ با تشکر از چاپ‌نامه و اشعار شادروان ملک‌الشعرای بهار، تقدیمی این‌جانب، در شماره‌ی ۲۹ (خرداد ۸۵)، گمان می‌کنم در نوشته‌ی این‌جانب اشتبهاً ذکر شده است که مدتی سردبیر مجله‌ی **اطلاعات هفتگی** بوده‌ام، توضیحاً عرض می‌کنم که هیچ‌وقت بنده سردبیر مجله‌ی **اطلاعات هفتگی** نبودم. فقط خبرنگار روزنامه‌ی **اطلاعات** بودم که آن‌هم با راهنمایی و تعلیمات جناب آقای احمد شهیدی، سردبیر محترم مجله کار می‌کردم. استدعا دارم برای رفع اشتباه دستور فرمایید این تصحیح، در اولین شماره‌ی **حافظ** درج شود.

رضا سجادی - تهران

✉ با عرض سلام و ادای احترام و سپاس فراوان از مدیریت و هدایت‌های خردمندانه‌ی حضرت‌عالی و همکاران دانشمندان در انتشار نشریه‌ی گران‌ارز **حافظ**، از این‌که مقاله‌ی این‌جانب را با عنوان «بادافره خودکامگی و... از نگاه بی‌هقی» در خور چاپ (در شماره‌ی ۳۰) قرار داده‌اید، سپاسگزارم. اما، بعد در چاپ مقاله‌ی مذکور چند اشکال نگارشی و حروف‌نگاری بدان راه یافته است که ذیلاً بدان‌ها اشاره می‌شود، تا در صورت لزوم به آگاهی خوانندگان رسانده شود:

۱- صفحه‌ی ۴۹ (ستون سمت چپ)، سطر ۱۳، به‌جای «میل سیری ناپذیر»، «میل سیر ناپذیر»، چاپ شده است.
۲- صفحه‌ی ۵۰ (ستون سمت راست)، سطر به آخر، به‌جای «بر مرکب چوبین نشستن»، «با مرکز چوبین»، چاپ شده است.

۳- صفحه‌ی ۵۱ (ستون سمت راست)، سطر ۱۱، به‌جای «بیازرد»، «بیازارد»، چاپ شده است.

۴- صفحه‌ی ۵۱ (ستون سمت راست)، سطر به آخر، به‌جای «بی‌رکاب»، «بی‌رکاب»، چاپ شده است.

۵- صفحه‌ی ۵۱ (ستون سمت چپ)، سطر ۲۳، به‌جای «نسختی»، «نستختی»، چاپ شده است.

۶- صفحه‌ی ۵۱ (ستون سمت چپ)، سطر ۳۱، به‌جای «زندان و»، «زندان»، چاپ شده است.

۷- صفحه‌ی ۵۱ (ستون سمت چپ)، سطر ۱۱، به‌جای «فشار که»، «فشار روانی»، چاپ شده است.

۸- صفحه‌ی ۵۲ (ستون سمت راست)، سطر ۲۳، به‌جای «آن‌ها»، «ان‌ها»، چاپ شده است.

۹- در چند مورد گیومه‌های آغازین بند پایانی آن حذف شده است؛ از جمله در صفحات ۴۹، ۵۰ و ۵۳.

دکتر عطا محمد رادمنش - نجف‌آباد

✉ در صفحه‌ی ۱۰۴ شماره‌ی ۲۹ خرداد ۸۵ با تیتربرخورد آرا و اندیشه‌ها، در سوتیتر (داستان علی پهلوی، بدتر از حمیدرضا) ارسالی از سوی آقای مسعود محمدزاده از شهرستان اهواز، مندرج است: «در شماره‌ی ۲۶ مجله آقای بیژن فهمی پاسخ آقای محمدحسن حسامی محولاتی را درباره‌ی زندگی حمیدرضا پهلوی و برادر رانده‌ی حمیدرضا شاه داده و شما چاپ کردید، آقای فهمی اصرار دارد که حمیدرضا، هروئینی، قاچاقچی و برهم‌زننده‌ی کاباره‌ها بوده و بنابر این محمدرضا شاه حق داشته که عناوین سلطنتی را از او سلب کند. و آقای حسامی محولاتی اصرار دارد که حمیدرضا... که نشانگر مطالعه‌ی مترمتری و طوطی‌وار مطلب توسط ارسال‌کننده‌ی یادداشت از شهرستان اهواز می‌باشد که وقوع جنایتی که تهران را تکان داد (قتل فلور) را در شماره‌ی ۲۲ نشریه‌ی وزین **حافظ**، رؤیت نکرده‌اند تا متوجه شوند که مناظره‌ی نگارنده با جناب آقای محمدحسن حسامی محولاتی در ارتباط با جنایت مارالذکر بوده و رهبری عملیات شهربانی کل کشور در تعقیب دستگیری و تحقیقات بعدی که منجر به مباشرت

حمیدرضا پهلوی در جنایت روسپی زیبایی نوزده‌ساله‌ی شهر (فلور) گردیده، در دست پدر نگارنده بود که شرح آن در شماره‌ی ۲۷ ماهنامه‌ی گهربار **حافظ** منتشر گردیده است که در هیچ سطر، جمله‌ی از نگارنده مبنی بر این‌که حمیدرضا، هروئینی، قاچاقچی و برهم‌زن کاباره‌ها بوده (و بنابر این محمدرضا شاه حق داشته که عناوین سلطنتی او را از او سلب کند)، مشاهده نمی‌شود و این حاکی از عدم ملاحظه‌ی دقیق مطلب در ارتباط با وقایع تاریخ معاصر ایران توسط ارسال‌کننده‌ی یادداشت از شهرستان اهواز می‌باشد که می‌بایست ماهنامه‌ی گران‌سنگ و خواستنی **حافظ** را که به‌عنوان مرجع از آن بهره‌برداری می‌شود، با دید گسترده‌تر و مذاقه‌ی وافی مطالعه نمایند، توضیح این‌که ماجرای علی پهلوی، فرزند علی‌رضا پهلوی برادر تنی محمدرضا پهلوی موقعیتی سیاسی داشته و ارتباطی به پرونده‌ی جنایتی قتل فلور آغاسی به‌مباشرت حمیدرضا برادر کوچک و ناتنی پهلوی دوم ندارد.

بیژن فهمی - تهران

✉ در صفحه‌ی ۱۱۷ **ماهنامه‌ی حافظ**، شماره‌ی ۳۰ در غزل این‌جانب مصرع اول بیت دوم (روز و شب در فکر اویم تا سحر از جان بمویم)، کلمه‌ی «بمویم»، به اشتباه «بمیرم» چاپ شده است. در مصرع اول بیت ششم (بی‌گناهی از چه می‌راند)، «میراند» به اشتباه «می‌داند» چاپ شده است. خواهشمندم دستور تصحیح آن را بدهید تا دیگران خرده نگیرند.

حسین حاجی نوروژ - تهران

✉ بی‌مایه‌تر از خویش حضوری ندیده‌ام، آفتاب قبولم نمی‌کند. حق دارد. نمی‌دونم چرا جواب نامه‌ها نمی‌دی؟! شاید تو هم مثل بقیه‌ی آدم‌ها از دست من شکی هستی! از وقتی جواب نامه‌ها رو نمی‌دی، تنهاتر از قبل شدم. اونقدر تنها که بعضی وقت‌ها نیستی رو بر هستی ترجیح می‌دم.

بعد از اولین نامه‌ی بی‌کی که از طرف مجله برای من فرستاد شده، حس کردم که یه پدر پیدا کردم، حس کردم می‌تونم بهش اعتماد کنم و حرف‌های دلم که به‌صورت شعر درآورده رو براش بفرستم، پس فرستادم. حالا اون

ترکم کرده مثل پدر واقعی خودم. خیلی وقت نبود که یادم رفته بود دیگه پدر ندارم، اما مثل این که بی پدری همواره با من خواهد بود.

امشب از ته دلم تنهایی رو فریاد می‌زنم، اما کسی نیست که به فریادم برسه. همه جا ساکنه، اما توی سکوت هم فریاد من به هیچ کس نمی‌رسه. مثل این که من اصلاً وجود خارجی ندارم. نمی‌دونم شاید هم صدام رو می‌شنون، اما نمی‌خوان جوابم رو بدن. خوب آدم‌ها رو نمی‌شه مجبور کرد که به صدایی که دوست ندارن، گوش بدن. اما **حافظ** تو با بقیه فرق می‌کنی. امروز می‌خوام مجبورتم کنم که حرف‌هامو بشنوی. می‌دونم شاید نخوای بشنوی، اما ازت خواهش می‌کنم، شاید این اولین و آخرین خواهش زندگیم باشه. من هیچ وقت غرورم رو نشکستم و به کسی نگفتم که بدون وجودش تنهاترینم، اما امروز به تو می‌گم که من تنها تو رو دارم.

زهر ا - الف - اسلامشهر

✉ مشترک مجله‌ام و سعی کردم که چند نفر مشترک دیگر برای شما پیدا کنم. اکثر می‌گفتند که مرتب فلان مجله‌ی پرتیراژ!! را می‌خرند و از آن راضی‌اند! کثرت تیراژ مجله‌های زرد در مقابل تیراژ بیست و چند هزار تایی مجله‌ی وزین مثل **حافظ** و عدم موفقیت خودم مرا به یاد این اشعار طنز (از غلامرضا روحانی) انداخت:

می‌دهد هر کس که فوق‌العاده زر

مدح او گویند فوق‌العاده‌تر

می‌شود هر روز فوق‌العاده چاپ

بس که در شهر است فوق‌العاده خرا!

مهرداد سبجانی - تهران

✉ احساسی که در دل داشتم نسبت به جناب پروفیسور سید حسن امین، مرا بر آن داشت که احساساتم را به قلم بیاورم، ولی باید گفت که این عزیز آزاده و دانشی مرد بزرگ بسی بالاتر از این چیزهاست، ولی احساس هست چه می‌توانش کرد.

امین سخن
گرانمایه مرد! امین سخن
تو ای ارجمندا چو مشک ختن
درودت همی مرد علم و هنر
سرودت پُر آوازه مانا به دهر

سیاس زین حقیر دیار ادب
که در حیرت است در مقام طلب
کنون ای خردمند اهل هنر
که دادی به حافظ بهین بال و پر
همی گویم از حافظ و نامه‌اش
که نیکو برآرد سخن خامه‌اش
چو حافظ بود زیب آن دفترت
همی باد تبریک بر محضرت
چو حافظ همی باد ز اعصار پیش
به‌دوران چنین باد مهنامه‌ی پیش
گرامی بماناد نامت به دهر
کی داری همی علم و فضل و هنر
دیاری چنین پاک چو در گهر
به بار آورد چون تو اهل هنر
چنان چون تو فرزند این آب و خاک
سزاوار مدحی به آیین پاک
کنون دست مریزاد بر این کوششت
که فرهنگ و علم و هنر گشته پیشینه‌ات
در این راه درودت همی باد و بس تهنیت
که داری به‌نام چو حافظ سخن تربیت
کسی کو ره علم و دانش گشود
بشارت بدادش سرروش و ستود
محمود حسینی - استهبان

✉ در پاسخ نامه‌ی منظوم جناب آقای محمدعلی فتاحی از سبزوار که به مناسبت سالگرد زنده‌یاد امین ساخته شده و در صفحه‌ی ۱۲۲ **حافظ** شماره‌ی ۲۹ (خرداد ۱۳۸۵) چاپ شده بود، سرودم:

از جانب خدا شده فتاحی‌ات لقب
وین خلق و خوی خوب ترا باشد از نسب
بابت همیشه، مهر و محبت به ما نمود
فتاح بود و بس گره بسته می‌گشود
مامت همیشه محرم اسرار من بُدی
در ورطه‌های غم چو پرستار من بُدی
روزی نبود آن‌که نینیم یک‌دیگر
تا آن‌که گشت شهر غریبی مرا مقر
بستند چون که رخت از این مُلک بی‌امان
ماندید یادگار از ایشان در این زمان
من هم به جان محبت ایشان خریدم
بی‌شک ز بعد آن دو، شما را گزیده‌ام
ممنونم از شما که مرا یاد کرده‌اید
با شعر و نامه انجمنی شاد کرده‌اید
باشد خدا به یاد شما دوستان من
صبر و ظفر دهد به شما اندرین زمن
الگوی صبر بوده و باشید چون علی

وز یاد حق شود دلتان شاد و منجلی
گشتند گر دو نوگل باغ شما شهید
باشید پیش حضرت حق هر دو روسفید
آنان نمرده شاهد اعمال ما شدند
تا عرش پر کشیده به اوج سما شدند
یارب تو صبر بر دل این مبتلا بده
دل‌های ما به نور حقیقت جلا بده
با دوستان خود تو مرا آشنا نمای
از دشمن برون و درونم جدا نمای
گفتی دعا کنید و کنم مستجاب من
بنگر که مستحق دعاییم مرد و زن
«شاهی» همیشه بهر محبان دعا کند
دانم خدا به وعده‌ی حقش وفا کند
فتح و فرج ز جانب حق می‌رسد مدام
بر شیعه نصرت است و فتوح است والسلام
فاطمه عربشاهی سبزواری - تهران

✉ این‌جانب از اهالی شهرستان کنگاور هستم و شانزده سال سن دارم که در رشته‌ی علوم تجربی پایه‌ی دوم دبیرستان تحصیل می‌کنم.

دوست دارم بیش‌تر درباره‌ی محرومیت‌ها و مشکلات شهر کوچک خودمان بگویم، ولی در این راه به یادآوری این مطلب اکتفا می‌کنم که برای خریدن این ماهنامه به پیشنهاد یکی از دوستان آن‌قدر تلاش کردم که همان بهتر تا تهران، تقاطع فلسطین، ساختمان مهر می‌آمدم و از انتشارات دایرة‌المعارف ایران‌شناسی، طلب این ماهنامه را می‌کردم.

بیش از این پُرحرفی نمی‌کنم و سراغ غزل «فیض عاشق» می‌روم:

احساس لطیف و جان‌فزا با عشق است
لیکن چه دقیق و سخت و بُرا عشق است
با این همه قربانی غم قربانش
هر جان که عزیز گشته جانا عشق است
از ننگ هوس گشت خراب‌آبادی
و ز لطف محبت به ثریا عشق است
این دست و زبان چند به احکام دهیم
دست است و زبان پاک شود تا عشق است
شمس‌الحق تبریز که مولانا داشت
در جلوه‌ی پایین بد و بالا عشق است
یا لیلی و مجنون و هزار عاشق دیگر
یکتا به میان جلوه‌ی زیبا عشق است
زاهد که به ساحل نشد از درد فراق
بی‌چاره ندانست که دریا عشق است
هوشمند عبدالتاج‌دینی - کنگاور